

رویای مردی که کمی ارتفاع می‌گیرد

کوتاهی در زندگی مان که چیزی را خیال می‌کنیم، اما این رویا بیشتر طول می‌کشد و دچار تغییر مکان می‌شود. افسار خیال از دست رویابین در می‌رود و پسر از کتاب‌فروشی بیرون می‌آید و دنبال مرد می‌گردد. این تغییر و جابه‌جایی، به زمینه‌ای عمیق‌تر مثلاً خوابیدن نیاز دارد؛ چیزی که نویسنده هم به صرافت آن می‌افتد:

«یک خارش شدید مرا از خواب بیدار کرده بود. برای این که مطمئن شوم که خواب دیده‌ام، به سمت تعدادی از کتاب‌ها رفتم.»^۱ این زمینه سازی برای برون رفت از رویا، شاید برای این بوده که نویسنده در پی برای ورود به رویا باز نکرده و حالا که یادش آمده، جبران مافات می‌کند.

حکم اول: بی مقدمه وارد رویا نشوید تا به زور از آن بیرون بیایید.

○ رویا

«تواتر شنیدن، حکم دید را دارد»^۲ و تواتر خواب دیدن، حکم دید را پیدا می‌کند. داستان‌های زیادی درباره تصمیم آدم‌ها بر اثر تکرار خواب‌های شان شنیده و خوانده‌اید، اما چیزی که موجب ارزش تواتر یا تبدیل رویا به رویای صادق می‌شود، چیست؟ تاکید ناخودآگاه فردی، هشداردهندگی درون آدمی یا تأثیر شام زیادی که خورده‌ایم؟ تواتر از نظر من، فقط وسیله‌ای برای طولانی شدن داستان هاست، هر بار که خواب تکرار می‌شود، چند سطر باید نوشت و اریک سان ویسین - که نمی‌دانم چه میلیتی دارد؛ چون حتی در فهرست نویسی کتاب هم نیامده - در جایی زندگی می‌کند که داستان‌ها را به وجب متر نمی‌کنند و حق‌التألیف نمی‌دهند. این که رویا خلق‌الساعه، بدون بیم و هراس یا آگاهی از نتیجه عمل، اتفاق می‌افتد، باعث می‌شود هیچ نتیجه اخلاقی را در پس این رویا فرض نکنم. این رویای هشداردهنده و نیز خود رویابین، می‌کوشند چیزی را اصلاح کنند، اما نویسنده بر این مطلب تأکید ندارد و هوشیارانه، از تشریح تفاوت بین «کتاب خواندن» و «هر کتابی خواندن» می‌گذارد؛ به نویسنده چه ربطی دارد که خواننده‌ای کودک، راه به جایی ببرد یا نبرد.

○ سیدمحمد طلوعی برارنده

- عنوان کتاب: مردی که جوهر می‌خورد
- نویسنده: اریک سان ویسین
- مترجم: مزگان نیکویی
- تصویرگر: مارتین ماجه
- ناشر: کتاب نیستان
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۱
- شمارگان: ۱۰۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۲۴ صفحه
- بها: ۶۰۰ تومان



خانه‌ای در اصفهان دیده و وقتی مفلس به آن جا می‌رسد و پیش قاضی شرح حال می‌کند، قاضی می‌گوید که او هم بارها خواب گنجی چنین و چنان را در مصر دیده و نرفته و مرد وقتی برمی‌گردد، زیر درختی در حیاط خانه‌اش را می‌کند و به گنج می‌رسد.

اگر از اخلاقیات و کارکرد پندآمیز داستان بگذریم، سیر داستان بر زمینه رویا می‌گذرد، رویایی که سبب کشف رویای دیگر می‌شود و سلسله مراتب رویاهای انسانی را کشف می‌کند. گویی ما در دام رویایی عظیم و همگانی در بندیم اما چیزی که رویا را به داستان مرد جوهرخوار اریک سان ویسین مربوط می‌کند، نه استفاده تکراری از این ترفند، بلکه عدم رعایت شرایط روایست. پسرک در کتاب فروشی، جایی که روال طبیعی همه چیز حول نوشته‌ها می‌گردد، رویا می‌بیند (شبیه مکث‌های

وقتی کتاب‌خوانی و جوهرخواری، دو سویه عملی یگانه‌اند، برای تشخیص مرز درستی و نادرستی، به رویایی نجات دهنده نیاز دارید؛ رویای مردی که کمی ارتفاع می‌گیرد و نوشته‌ها را می‌نوشد.

○ رویا

حتماً این ترفند داستانی نخنما را بارها دیده و پس‌زده‌اید و دوباره جایی دیده‌اید، اما باید اعتراف کنم هیچ وقت به شکل درونی این ترفند که شکل بیرونی / داستان شده رفتارهای انسانی ماست، فکر نکرده بودم. در ادبیات کلاسیک، بارها خواب‌ها و رویاهای به مغاک برنده و نجات‌بخش، مسیر داستان را تغییر داده‌اند و البته در نمونه‌هایی به اوج کارکرد داستانی‌اش رسیده مثل داستان مردی مصری که بارها خواب گنجی را در زیر درخت

تبدیل یک آدم همه چیز خوان،
به آدمی کتاب خوان،
واقعا آن قدر جزیی است که
برای شرح آن، به کلمات زیادی
احتیاج داریم و ایجاز
رویگون داستان، برای
تبیین تفاوت این دو موضوع،
ستودنی است

او فقط می‌تواند برایش رویا بتراشد.
حکم دوم: به کودکان نگویند چی بخوانند چی
نخوانند. آن‌ها به حرف‌های شما گوش نمی‌کنند.

○ رویا

داستان خواندن برای بعضی‌ها شبیه به
for ninte Dolce^۱ می‌شود؛ لذت بردن از پیش
رفتن کلمات در بطالتی ناخودآگاه ولعی برای
خواندن، اما رویای حفظ همه چیزهایی
که خوانده‌ایم، نتیجه‌ای محدودکننده
دارد. شاید همه‌مان به موجوداتی با چند
ده کتاب درست خوانده در طول عمرمان
تبدیل بشویم و اگر آن کتاب‌های درست
خوانده، کتاب‌های مهملی باشند، عمرمان را
تلف چیزهای بی خود کرده‌ایم. می‌خواهم
این بخش هم کیفیتی رویگون پیدا کند. پس
به تعریف‌های پسرک کتاب خوان، پس از
دیدن رویا صادق‌اش می‌پردازم:

«با هر کلمه‌ای که می‌خوانم، حالات
مختلفی در من ایجاد می‌شود. من صرفاً کتاب را
نمی‌خوانم، بلکه کل ماجرای کتاب را به طور
کامل و خالص جذب می‌کردم.»^۲ و این جملات را
با وقتی که هنوز رویا ندیده بود، مقایسه می‌کنم:

«من دوست دارم هر چیز که به دستم می‌رسد،
بخوانم... پدر کم می‌خواند و من زیاد می‌خوانم.
حتی اگر غذا گیرم نیاید، کتاب می‌خوانم...»^۳
تبدیل یک آدم همه چیز خوان، به آدمی کتاب
خوان، واقعا آن قدر جزیی است که برای شرح آن، به
کلمات زیادی احتیاج داریم و ایجاز رویگون داستان،
برای تبیین تفاوت این دو موضوع، ستودنی است.
حکم سوم: رویا همیشه هم بر آدم تأثیر ندارد.

○ رویا

تمثیل مرد جوهرخوار با فضا سازی
سوررئالیستی، پاسخ به نیاز عنصر ماورایی برای
مسئله‌ای مادی است. اختلاط شخصیت
فرانکنشتاینی، مرد جوهرخوار، با پدیده
همه‌چیزخوانی، کیفیت عنصری شر را به او داده
(احساس می‌کنم این موضوع بیشتر به خاطر
تصاویر باشد). در صورتی که ارتفاع گرفتن وی از



زمین و سر خوردن روی هوا، نوعی برتری مادی به
او می‌بخشد که سوبه خیر او را آشکار می‌کند. تضاد
خیر و شر در مرد جوهرخوار که نتیجه اختلاف نظر
نویسنده درباره خیر یا شر بودن پدیده همه‌چیز
خوانی است، به او شخصیتی بینابینی بخشیده.

تصمیم دارم به این شخصیت، بعدی
روان‌شناختی ندهم. پس نمی‌توانم او را ناخودآگاه،
شر خود پسرک کتاب خوان خطاب کنم. مرد
جوهرخوار، به سادگی آینده‌ای است که نویسنده
برای پسرک فرض می‌کند و با فرستادن رویایی، او
را آگاه می‌کند. این که پسر شیوه همه چیز
خوانی‌اش را تغییر می‌دهد یا نه، زیاد به نویسنده
مربوط نیست.

من در داستانی که سر راست می‌نماید دنبال
روابطی می‌گردم که به رویا شکلی معمول و غیر
ماورایی می‌دهد. تعریف‌های یونگ از رویا دیدن را

فراموش کنید! و گرنه مجبور تان می‌کنم مرد
جوهرخوار را مثل پدر کتاب‌فروش پسرک کتاب‌خوان
فرض کنید؛ آن هم بعد از این که پرسش را در
کتاب‌فروشی، در رویای کتاب‌ها جا می‌گذارد و می‌رود.
حکم چهارم: پدرها گاهی برای این که بچه‌ها
به توصیه‌های‌شان گوش کنند، کارهایی وحشتناک
می‌کنند. حالا فرض کنید مرد جوهرخوار، پدر
پسرک کتاب خوان باشد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- سان ویسین، اریک: مردی که جوهر می‌خورد،
ترجمه مزگان نیکویی، چاپ اول ۱۳۸۱، صفحه ۳۱
- ۲- فیه مافیه، مولانا
- ۳- لذت بطالت، اصطلاحی ایتالیایی
- ۴- مردی که جوهر می‌خورد، صفحه ۳۶
- ۵- مردی که جوهر می‌خورد، صفحه ۷